

معنی درس اول

صفحه ی اول

سطر اول:

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی گرامی و بزرگ است. خداوندی که اطاعت از او موجب نزدیکی به اوست و در شکر گذاری او افزونی نعمت است.

سطر دوم:

هر نفسی که فرو می رود یاریگر زندگی است و وقتی که بر می آید (بازدم) شادی بخش وجود است. پس در هر نفس تو نعمت وجود دارد و برای هر شکر واجب است.

بیت اول:

هیچ کس نمی تواند با قدرت و توان و گفتار خود، شکر و سپاس خداوند را به جای آورد.

معنی آیه:

"ای خاندان داوود، سپاس گزارید و مدّه ی کمی از بندگان من شکر گزارند."

بیت دوم:

بنده بهتر است برای کوتاهی در عبادت و شکر گذاری در پیشگاه خداوند پوزش بخواهد و گرنه آنگونه که لایق و سزوار خداوند است هیچ کس نمی تواند به جای آورد.

پاراگراف دوم:

رحمت فراوان خداوند همچون باران به همه رسیده و نعمت بدون مضایقه ی او مانند سفره ای در همه جا گسترده شده است.

- آبروی بندگان را با وجود گناه کاری آنان نمی ریزد و روزی و رزق مقرر آنها را با وجود خطا کار بودنشان قطع نمی کند.

- خداوند به باد صبا که همچون فرش گسترده ای است دستور داده است که بر روی زمین فرشی از سبزه و چمن بگسترده و به ابر بهاری که مانند پرستاری است فرمان داده تا گیاهان را در گهواره ی زمین پرورش دهد.
- بر تن درختان بح عنوان لباس نوروزی، برگ سبز پوشانده است و با فرا رسیدن فصل بهار بر سر شاخه های نو دمیده ی مانند اطفال کلاهی از شکوفه گذاشته است.
- شیره ی انگور با قدرت خداوند به شیرینی برتر تبدیل شده و هسته ی خرما با پرورش او به نخل بلندی بدل شده است.

صفحه ی دوم

بیت اول و دوم:

ابر و باد و ماه و خورشید و آسمان (تمامی پدیده ها) مشغول کارند تا این که تو روزی خود را به دست بیاوری و در غفلت و بی خبری از یاد خداوند از آن استفاده نکنی. همه ی پدیده ها برای آسایش تو در اختیار قرار داده شده است. حال دور از انصاف و عدالت است که تو از خالق پدیده ها فرمانبرداری نکنی.

سطر چهارم:

در حدیثی از سرور موجودات و باعث افتخارجهانیان و موجب رحمت و بخشیش انسان ها و برگزیده ی آدمیان و باقی مانده ی گردش روزگارمحمد مصطفی که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد نقل شده است که...

بیت عربی:

او(پیامبر) شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.

بیت عربی دوم:

(پیامبر) به واسطه ی کمال خود به مرتبه ی بلند رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی ها را برطرف ساخت. همه ی خوی ها و صفات او زیباست؛ بر او خاندانش درود بفرستید.

بیت فارسی:

آمتی که پشتیبانی مثل تو دارد، هیچ غمی نخواهد داشت و کسانی که کشتیان و هدایت گری چون نوح داشته باشند از امواج مشکلات و حوادث، ترسی ندارند.

پاراگراف دوم:

هر زمانی که یکی از بندگان گنه کار و بیچاره، دستان خود را برای استغفار و توبه و به امید آمرزش و پذیرفتن به درگاه خداوند والا مقام بلند کند، خداوند بزرگ به او توجهی نمی کند، دوباره خداوند را صدا می زند، پروردگار باز روی بر می گرداند، آن بنده بار دیگر با التماس و زاری، خداوند را صدا می زند.

سطر یازده:

ای فرشتگانم، من از بنده ی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد، پس او را آمرزیدم. خواسته ی او را بر آورده کردم و امیدش را به جای آوردم، زیرا از بسیاری دعا و گریه و زاری بنده ی خود خجالت می کشم.

سطر چهارده:

لطف و محبت خداوند را ببین، بنده مرتکب گناه شده و خداوند شرمسار است.

سطر پانزدهم:

عارفان گوشه نشین خانه ی جلال خداوند به کوتاهی در عبادت خود اعتراف می کنند که: تو را پنان که شایسته است ، پرستش نکردیم. و ستاینندگان زیور جمال و زیبایی خداوند، خود را به تحیر و سرگردانی ، نسبت می دهند که: تو را چنان که شایسته ی شناسایی تو است نشناختیم.

سطر هفدهم و هجدهم:

اگر شخصی توصیف خداوند را از من سوال کند، من عاشق (بی دل = سعدی) از خدایی که هیچ نشانی از او ندارم، چگونه آشکارا سخن بگویم. عاشقان همواره در راه معشوق کشته و فنا می شوند و از کشتگان هرگز صدایی بر نمی خیزد.

پاراگراف پایانی:

یکی از عارفان در حالت تفکر و تأمل عارفانه، در دریای کشف اسرار الهی غرق شده بود < زمانی که از آن حالت معنوی خارج گشت، یکی از دوستان به او گفت: از این بوستان (معارف الهی) که بودی، برای ما چه هدیه ای آورده ای؟

صفحه ی سوم:

گفت: در نظر داشتم وقتی به درخت گل (معرفت الهی) رسیدم، دامنی از گل و شکوفه برای هدیه ی دوستان پر کنم. وقتی رسیدم بوی گل، آن چنان مرا از خود بی خود کرد که اختیارم را از دست دادم.

بیت اول و دوم:

ای پرنده ی سحری عشق واقعی را از پروانه یاد بگیر، زیرا پروانه در راه عشق، جان خود را فدا می کند، ولی صدایی از او بلند نمی شود.

اینان که ادعا می کنند خداوند را شناخته اند، از او بی خبر هستند زیرا کسی که خداوند را شناخت، دیگر خبری از او به دیگران نخواهد رسید.

بیت سوم و چهارم:

ای کسی که از خیال و سنجش و مقایسه و گمان و هر چه در باره ی تو گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم برتر و بالاتر هستی. سخنان ما تمام شد و عمر نیز به پایان رسید ولی ما هنوز در ابتدای ستایش و وصف تو فرو مانده ایم.

صفحه ی چهارم:

بیت اول:

ای کسی که جایگاه و منزلگاه تو در بالای آسمان هفتم و تکیه گاه تو عرش گنبدی شکل است.

بیت دوم:

ای پیامبر تو آن چنان بلند مقامی که آسمان نهم با همه ی بلندی خود ، در برابر تو پست و بی ارزش است.

بیت سوم:

عقل با همه ی دانش خود، خدمتگزار و پیرو تو می باشد و شرع برای محافظت و نگاهداری از خود به تو پناه آورده است.

بیت چهارم:

ماه با تمام زیبایی اش در مقابل زیبایی تو همچون گردنبندی در گردن اسبت می باشد و شب با همه ی عظمت و سیاهی اش، رشته ای از پرچم سیاه رنگ تو است.

بیت پنجم:

جبرئیا برای خدمتگزاری، همواره در درگاه تو مقیم و ساکن است و آسمان ها با عمه ی بزرگی محدوده ی بارگاه تو می باشد.

بیت ششم:

آسمان هر چقدر بلند باشد، از نظر مقام در زیر پای تو قرار دارد و عقل هر چقدر بزرگ، در برابر تو همچون طفلی نوپا و ناتوان است.

بیت هفتم:

خداوند برای احترام و بزرگداشت تو، به صورت همچون ماهت قسم خورده است.

بیت هشتم:

خداوند که خرد و دانش را برای نپاهبانی از جان آفریده، نام تو را هم ردیف نام خود قرار داده است.

معنی درس دوم

رزم رستم و اسفندیار

۱. هنگامی که روز فرا رسید، رستم لباس جنگی خود را به تن کرد و علاوه بر گبر، ببر بیان (زره مخصوص) را نیز برای حفظ تن پوشید.
- ۲- رستم طنابی به ترک بند زین اسب بست و بر آن اسب مانند فیل قوی پیکر سوار شد.
- ۳- رستم با حالتی تا ساحل رود هیرمند آمد که وجودش پر از غم و اندوه بود و اندرز و نصیحت بر لب داشت. (به منظور منصرف کردن اسفندیار از جنگیدن)
- ۴- (رستم) از کنار رود هیرمند عبور کرد و بر بلندی رفت در حالی که از کار روزگار شگفت زده بود.
- ۵- رستم فریاد کشید و گفت که ای اسفندیار خجسته، حریف تو آمد؛ آماده ی جنگ شو.
- ۶- وقتی اسفندیار این سخنان را از رستم پیر (شیر پر خاش جوی) شنید.
- ۷- (اسفندیار) خندید و گفت: از آن لحظه ای که از خواب بیدار شدم؛ برای نبرد با تو آماده شده ام.
- ۸- (اسفندیار) دستور داد تا زره، کلاه خود، تیر دان و نیزه ی جنگ جو را.....
- ۹- بردند و اوبا زره، تن پاک و روشنش را پوشاند و آن کلاه شاهانه را بر سر گذاشت.
- ۱۰- (اسفندیار) دستور داد تا بر اسب سیاه رنگ زین نهادند و نزدیک شاه (اسفندیار) بردند.
- ۱۱- وقتی آن جنگ جو (اسفندیار) زره خود را پوشید از روی خوشحالی و قدرتی که در وجودش بود....
- ۱۲- ته نیزه خود را بر زمین گذاشت و از روی زمین سوار بر زین اسب شد. (از روی زمین بر بالای زین اسب پرید).

۱۳- اسفندیار مانند پلنگی که بر پشت گورخری سوار شود و در گور خر، شور و هیجان ایجاد کند، بر اسب خود سوار شد.

۱۴- به گونه ای هر دو جنگ جو به میدان جنگ قدم نهادند که گویی در جهان شادی و جشنی وجود ندارد.

۱۵- هنگامی که دو دلاور پیر و جوان (رستم و اسفندیار) همچون دو شیر سربلند و پهلوان به یکدیگر نزدیک شدند.

۱۶- از اسب هر دو پهلوان فریادی برخاست که گویی میدان جنگ از هم گسسته شد.

۱۷- رستم با صدای بلند گفت که ای شاه شادان دل و خوش بخت.

۱۸- اگر خواهان جنگ و خونریزی هستی و برای جنگیدن مصمم و پا بر جا هستی....

۱۹- بگو تا سواران زابلی بیاورم که خنجرهای ساخت کابل در دست دارند.

۲۰- و آنها را در این میدان به جنگ واداریم، ولی خود مدتی دست از جنگ برداریم و صبر کنیم.

۲۱- (و بدین گونه) اگر آرزوی تو جنگ و خونریزی است، جنگ و خونریزی و جست و خیز را مشاهده خواهی کرد.

۲۲- اسفندیار این چنین به رستم پاسخ داد که چرا این قدر سخنان بیهوده می پویی.

۲۳- جنگ با زابلستان و یا جنگ با ایران و کابلستان برای من فایده ای ندارد.

۲۴- این کار هرگز آیین و روش من نیست. این کار در مذهب و مرام من شایسته نیست که ایرانیان را به کشتن بدهم و خود به پادشاهی برسم.

۲۵- تو اگر به یار و یاور نیاز داری آنها را بیاور. من هرگز به یار و یاور نیاز ندارم.

۲۶- آن دو جنگ جو (سرانجام) پیمان بستند که در آن نبرد از هیچ کس کمک نگیرند.

۲۷- ابتدا با نیزه به جنگ پرداختند به طوری که از زره هایشان (بدن هایشان)، خون جاری گشت.

۲۸- از قدرت اسبان و نیروی پهلوانان، شمشیرهای سنگین آنان شکسته شد.

۲۹- رستم و اسفندیار مانند شیرهای جنگی شور و غوغا به پا کردند (خشمگین شدند) و با خشم و عصبانیت، بدنهای یکدیگر را زخمی نمودند.

۳۰- از این رو هم گرزهای سنگین آنان از دسته شکسته شد و هم دست آن پهلوانان از کار افتاد.

۳۱- بعد از آن دو پهلوان کمر بند یکدیگر را گرفتند و اسبان تندروی آنان، سر خود را (از ترس) به زیر فرو بردند.

۳۲- هر یک از پهلوانان بر دیگری زور خود را به کار برد ولی هیچ کدام از آنان از جای خود حرکت نکرد و هیچ کدام بر دیگری غلبه نکرد.

۳۳- مردان از میدان جنگ پراکنده شدند در حالیکه آن پهلوانان و اسبانشان، غمگین و خسته و ناتوان شده بودند.

۳۴- در دهان آن پهلوانان، کف با خاک و خون آمیخته شده و زره و پوشش جنگی آنان تکه تکه شده بود.

۳۵- ای سیستانی (رستم) تو مگر قدرت تیر اندازی و نیروی بدنی این مرد جنگ جو (اسفندیار) را فراموش کرده ای.

۳۶- تو از مکر و نیرنگ و جادوی زال این چنین سالم و زنده هستی و گرنه تا کنون باید مرده بودی.

۳۷- امروز آن چنان اندامت را می گویم که از این به بعد زال تو را زنده نبیند.

۳۸- از خدای پاک که جهان هستی در پنجه قدرت اوست، بترس و عقل و احساس خود را تباه مکن (عقلت را به دست احساست مده).

۳۹- من امروز برای جنگیدن نیامده ام بلکه برای عذر خواهی و حفظ آبرو و جلوگیری از ننگ و رسوایی آمده ام.

۴۰- تو(اسفندیار) در ظلم و بیداد گری کوشش می کنی و از روی نادانی و بی عقلی عمل می کنی.

۴۱- رستم زه کمان را انداخت (کمان را آماده کرد) و آن تیرگز را که پیکانش را زهر آگین کرده بود.

۴۲- (رستم) تیر گز را در کمان قرار داد و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد.

۴۳- و می گفت : ای خداوند پاک و خالق خورشید و ای افزایش دهنده ی دانش و شکوه و قدرت.

۴۴- (خداوندا) تو جان پاک و قدرت و روان (خواست قلبی) مرا می دانی و از آن آگاهی. (مخالفت مرا با جنگ می دانی).

۴۵- که چقدر تلاش می کنم، شاید که اسفندیار از جنگیدن منصرف شود.

۴۶- خداوندا تو می دانی که اسفندیار برای ظلم و بیداد می کوشد و همواره قدرت جنگاوری خویش را به رخ من می کشد.

۴۷- خداوندا تو که آفریننده ی ماه و تیر هستی، برای کیفر و مجازات این گناه (کشتن اسفندیار) مرا باز خواست نکن.

۴۸- رستم همان گونه که سیمرخ دستور داده بود، تیر گز را به سرعت در کمان قرار داد.

۴۹- رستم تیر را به چشم اسفندیار زد و دنیا در پیش چشم آن پهلوان نام آور تیره و تار شد(کور شد).

۵۰- قامت مانند سرو استوار اسفندیار را خم کرد و دانش و شکوه از او دور شد.

معنی شعر: وقت سحر صفحه ۵۹

۱- دیشب به هنگام سحر، مرا از غصّه و غم نجات دادند و در آن تاریکی شب به من آب زندگی بخش دادند.

۲- از نور و روشنایی وجود (معشوق) مرا از خود بیخود کردند و از شراب صفات الهی مرا سرمست نمودند.

۳- چه شب و سحر گاه مبارک و خجسته ای بود که همچون شب قدر، حواله و سند آزادی از قید و بند دنیا و گناهان و تعلّقات دنیوی را به من بخشیدند.

۴- بعد از این، چهره ی من همچون آینه ای است که جمال و زیبایی معشوق را نشان می دهد، آینه ای که می توان جلوه ی ذات معشوق را در آن مشاهده کرد.

۵- من اگر کامیاب و خوشبخت شدم جای تعجّب نیست، زیرا این ها (کامروایی و خوشدلی) را به عنوان زکات به من بخشیدند.

۶- سروش عالم غیب این مژده و بشارت را روزی به من داد که در برابر جور و ستم و سختی ها، بردباری و شکیبایی نمودم.

۷- این همه شهد و شیرینی (لطافت و زیبایی) که در سخنانم وجود دارد، مزد صبر و شکیبایی است که به خاطر معشوق تحمّل نمودم.

۷- به خاطر همت و اراده ی حافظ و دعاها و مناجات شب زنده داران بود که مرا از غم و اندوه روزگار نجات دادند.

معنی درس هشتم "بانگ جرس"

- ۱- اکنون هنگام آماده شدن برای سفر است و زمان عبور کردن از موانع سخت و دشوار.
- ۲- صدای کوچ و سفر به گوش می رسد، صدای زنگ حرکت بلند شد، وای و افسوس بر من که هنوز خاموش و بی حرکت مانده ام.
- ۳- دلآور مردان و مبارزان، راه سفر و هجرت در پیش دارند و آماده ی حرکت و هجوم هستند.
- ۴- ای برادر زمان سفر و حرکت فرا رسید و راه نیز طولانی است. نترس، شتاب کن، همت و اراده چاره ی کار می باشد.
- ۵- هنگام سفر فرا رسید، باید اسب ها را بر دشت ها برانیم و تا وادی ایمن (سرزمین فلسطین) که مقدس و شلیسته زیارت است، پیش برویم.
- ۶- صحرا پر از فرعونیان و قبطیان است (دشمنان= اسرائیلی ها). موسای زمان یعنی امام خمینی پیشرو لشکر است و باید از رود نیل (حوادث و سختی ها) عبور کنیم.
- ۷- ای برادر، خانه و کاشانه ی ما (فلسطین) را دشمن بیگانه اشغال کرده است و دیگر جایی برای ما نیست، و این امر (اشغال فلسطین) برای ما مایه ی ننگ و رسوایی است.
- ۸- دستور رسیده است که این خانه (فلسطین) را از دشمن (اسرائیلی ها) پس بگیریم و تخت و نگین (فلسطین) را از دست اهریمن (اسرائیل) آزاد کنیم.
- ۹- یعنی کلیم الله (موسی=امام خمینی) قصد نابودی سامری (اسرائیل) را نموده است. ای دوستان باید رهبر خود را کمک کنیم.
- ۱۰- این، حکم و فرمان رهبر است که باید بر دشت ها و صحرا ها هجوم بیاوریم و اگر صحرا دریایی از خون شود، باز هم به پیش برویم.
- ۱۱- اطاعت از فرمان رهبر واجب است. حتی اگر از آسمان، شمشیر نیز ببارد، کار دشوار و سختی نمی باشد.

۱۲- ای یار عزیز برخیز و قصد سفر کن. اگر شمشیر هم از آسمان بیارد، وجود خود را در مقابل شمشیر قرار بده و شجاعانه مبارزه کن.

۱۳- ای عزیز من به پا خیز و تا منطقه ی جولان به پیش برویم، و دز آن جا با تاخت و تاز تا لبنان بتازیم.

۱۴- آن سرزمینی که در هر گوشه و کنارش، شهدای بسیاری آرمیده اند و هر کوچه و محله ی آن، غم و اندوهی در خود پنهان دارد.

۱۵- جانان من؛ غم و اندوه لبنان، ما را بسیار عذاب داده و ماتم مردم دیر یاسین، پشت ما را از غم و اندوه شکسته است.

۱۶- باید با مژه های خود، گرد و غبار کوه سینا را پاک نمود و باید سینه خیز (با اشتیاق فراوان) تا فلسطین پیش رفت.

۱۷- ای عزیز من، برخیز و صدای دعوت پیشرو (رهبر) را بشنو. اکنون امام، پرچم بر دوش گرفته است. (آماده ی نبرد است).

۱۸- تکبیر گویان بر اسب تندرو بنشین و دعوت رهبر را لَبَّیک بگو (اجابت کن)، مقصد و هدف، بیت المقدّس است که پا به پا و همراه رهبر باید حرکت کرد.

معنی شعر باغ نگاه

...صبحگاه، بینایی چشمانت همانند دو پرنده ی آزاد و خاموش، خانه ی چشمانت را ترک کرد.
نا بینا شدی).

....شب هنگام ، روشنایی (بینایی) چشمانت همچون دو ردیف از یاکریم همراه با نسیم از لب
دیوار دلت (چشمانت) پر کشید.

...آفتاب با آن همه درخشش در برابر چشمان پر فروغ تو مانند خار و خس بی ارزش است.

...آبشار با آن همه جوش و خروش در برابر خشم تو همچون موج خاموش شده ای است.

....هنوز هم از باغ نگاه تو می توان میوه هایی از بصیرت و معنویت چید. (نگاه تو همچون
خورشید درخشان و روشنگر است).

درس دهم: ترانه ی من

لحظه های عمر ما همانند موج هایی که به شنزار ساحل می رسند، به سوی پایان خویش پیش می
روند.

....ولادت(دوران کودکی) که زمانی سرشار از نور و روشنایی بود، به سوی بلوغ و تکامل پیش
می رود و آن گاه که تاج جوانی بر سرش می گذارند؛ خسوف های کژخیم (حوادث ناگوار)
شکوه جوانی را تهدید می کنند.

....روزگار که زمانی بخشنده بود، بخشش ها و داده های خویش را نابود می سازد.(پس می گیرد)

....آری روزگار، شکوه و عظمت جوانی را همچون گلی پژمرده می سازد، انسان را پیر می کند
و جواهر های کمیاب طبیعت(جوانی،زیبایی،تندرستی...) را نابود می گرداند.....هیچ روینده و
موجود زنده ای از آسیب زمان_ که همچون داس درو کننده ای است- در امان نمی

باشد) زمان همه چیز را از بین می برد) به غیر از اشعار من (=شکسپیر) که در آینده پا برجا و پایدار باقی می ماند تا روزگار ستمگر، نا خواسته (بر خلاف میل) شکوه و عظمت تو را (=شکسپیر) ستایش کند.(گردش ایام همه چیز را نابود می سازد به غیر از اشعار شکسپیر)

معنی شعر چشم به راه

بند اول:

خداوندا! خدانشناسان ثروتمند که همه ی امکانات مادی را در اختیار دارند. خدانشناسان فقیر به بیگاری می کشند و مسخره می کنند.

بند دوم: هر کودک پاکی که به دنیا می آید، از جانب خداوند ، پیام آور این مطلب است که ای انسان ها به سوی خداوند باز گردید؛ زیرا خداوند هنوز به اصلاح و آمرزش شما امید دارد.(وگرنه نسل بشر را منقرض می نمود).

بند سوم: خدا به بنده اش می فرماید: آسیب و بلا برایت نازل می کنم و شفا و چاره ی آن را نیز برایت می فرستم . به این سبب که دوستت دارم، کیفر و مجازاتت می کنم.

بند چهارم: آن گمراهانی که فانوس حقیقت را از جلوی پای خود به پشت می برند(به حقیقت پشت می کنند) به بیراهه قدم می گذارند.

بند پنجم: انسان های ایثار گر و از خود گذشته؛ همچون ماه تابان، روشنایی و پرتو خود(کارهای نیک) رابه تمامی انسان ها ارائه می کنند و سختی ها و مشکلات را خود ، متحمل می شوند.